

## معناشناسی پوشیدنی‌ها در قرآن

(تاریخ دریافت: ۹۹/۰۴/۰۱ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۵/۳۱)

زهرا رضایی<sup>۱</sup>  
عزت ملابراهیمی<sup>۲</sup>

### چکیده

واژگان بسیاری در قرآن کریم بر مفهوم پوشش دلالت دارند از جمله آن‌ها می‌توان به «سراییل»، «جلایب»، «قمیص»، «کسوه»، «عبقری»، «بطائن»، «زرابی»، «خمر»، «لبوس»، «تیاب»، «سابخ»، «مدثر»، «مزل» و غیره اشاره کرد. این نوشتار درصدد تبیین و بررسی واژگانی است که به نوعی با پوشش و پوشیدنی‌های انسان مرتبط هستند و در قرآن کریم مطرح شده‌اند. پژوهش حاضر برای تبیین آیات مورد نظر از نظریه معناشناسی بهره جسته و در جهت کشف ارتباط بین مفاهیم درون متن از دیدگاه مفسران و اهل لغت نیز بهره جسته است. روش انجام این پژوهش، توصیفی - تحلیلی است و گردآوری اطلاعات در آن به صورت اسنادی و کتابخانه‌ای انجام شده است. نگارندگان در این جستار برآند تا واژگان دال بر پوشش را، که تعدادشان در قرآن کریم به ۲۶ کلمه می‌رسد، در دو دسته پوشش‌های مادی و غیرمادی تقسیم‌بندی نموده و از نظر معناشناسی روابط میان این واژگان با یکدیگر و حوزه‌های معنایی آن‌ها را استخراج و تحلیل نمایند.

**واژگان کلیدی:** قرآن کریم، معناشناسی پوشش، پوشیدنی، لباس.

### ۱- مقدمه

پوشیدگی در ابتدا یکی از نیازهای ضروری انسان بوده است، سپس جنبه اعتقادی، مذهبی و ملیتی به خود گرفته است. در قرآن کریم نیز به این پوشش‌ها و انواع و جنس آن‌ها اشاراتی شده است. میان کلمات و جملات قرآن پیوستگی معنایی خاصی برقرار است و همگی از جانب خداوند حکیم برای القای پیامی ویژه ترتیب یافته‌اند. هر واژه جایگاه خاص خود را داشته و معنای خود را در ارتباط با سایر واژگان قرآن می‌باید. از روش‌های نوین تحقیق

(۱) دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول): rezaei.zahra@hotmail.com  
(۲) استاد تمام، گروه زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران: mbrahim@ut.ac.ir

و پژوهش در قرآن کریم، معناشناسی واژه‌های قرآنی است. روش این پژوهش در تبیین واژگان دال بر پوشیدنی‌ها در قرآن، نیز شیوه معناشناسی است و از میان شاخه‌های مختلف این علم، معناشناسی تاریخی و معنایی را دنبال می‌کند.

نکته قابل اهمیتی که قبل از ورود به بحث باید به آن پرداخت، تفاوت تفسیر و معناشناسی است که در معناشناسی، معنا از حالت واژه‌ای، محدود، منقطع و بریده‌شده خارج می‌شود. دیگر نه کلمه و واژه به عنوان یک معناآفرین مطرح است و نه روابط بین واژه‌ای خیلی کارساز است. واژه و روابط بین واژه‌ای مد نظر معناشناس قرار دارد، ولی در مرحله پیشرفته‌تر مطالعه، به معنا می‌پردازد؛ یعنی از واژه و روابط واژه‌ای گذشته و به فراتر از آن می‌رود. (صالحی حاجی‌آبادی، ۱۳۹۷: ۱۵۱)

معناشناسی، مطالعه علمی معنی است. (صفوی، ۱۳۹۱: ۱۵) موضوع «معنی» را می‌توان از دیدگاه روابط مفهومی در سطح واژگان نظام زبان مورد بحث و بررسی قرار داد. هشت نوع رابطه مفهومی در سطح واژگان زبان وجود دارد: «شمول معنایی»<sup>۱</sup> که رابطه کل و انواع را می‌نمایاند؛ به عبارتی هر واژه زیرشمول را می‌توان نوعی از واژه شامل دانست؛ نظیر رابطه گوسفند و گله؛ «جزء‌واژگی»<sup>۲</sup> که رابطه کل و اجزاء است؛ نظیر رابطه پیراهن و یقه؛ «عضوواژگی»<sup>۳</sup> رابطه کل و اعضای تشکیل دهنده آن کل به حساب می‌آید؛ نظیر رابطه اسب و گله؛ «واحدواژگی»<sup>۴</sup> رابطه میان دو واژه‌ای تلقی می‌شود که یکی واحد شمارش دیگری است؛ نظیر رابطه پرس و چلوکباب؛ «هم‌معنایی»<sup>۵</sup> منظور همان مترادف است؛ نظیر رابطه اتومبیل و ماشین، البته باید توجه داشت که هم‌معنایی مطلق در میان واحدهای نظام زبان ممکن نیست. «چندمعنایی»<sup>۶</sup> معانی یک واژه چندمعنی، به نوعی به هم مربوطاند و از این طریق از واژه‌های مختلفی که با هم همنام به حساب می‌آیند، متمایز می‌گردند؛ نظیر رابطه توپ و سه معنی وسیله بازی، ابزار جنگی و پارچه لوله؛ «تقابل معنایی»<sup>۷</sup> به انواع تقابل‌های معنایی ممکن میان مفهوم واژه‌ها تقسیم می‌گردد؛ نظیر رابطه خرید و فروش؛ «باهم‌آیی»<sup>۸</sup> محدودیت وقوع واژه‌ها را در کنار هم نشان می‌دهد، اگر این محدودیت به جایی برسد که حضور یک واژه تنها در هم‌نشینی با یک واژه امکان‌پذیر باشد، این باهم‌آیی به صورت مطلق درخواهد آمد؛ نظیر رابطه کتاب و کهنه که ما کهنه را با کتاب به کار می‌بریم، اما با اسب به کار نمی‌بریم. (همان: ۷۶-۵۹)

- 1) Hyponymy
- 2) Meronymy
- 3) Member-collection
- 4) Portion-mass
- 5) Synonymy
- 6) Polysemy
- 7) Semantic Opposition
- 8) Collocation

از دیگر مباحث «معنی»، می‌توان به «حوزه معنایی»<sup>۱</sup> اشاره کرد که عبارت است از مجموعه‌ای از کلمه‌ها که دلالت آن‌ها به هم ارتباط دارد و معمولاً تحت واژه عامی که آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد، جای می‌گیرند؛ مانند رنگ‌ها که اصطلاح عام «رنگ» شامل واژگانی چون «سرخ، آبی، زرد، سبز و سفید و ...» می‌گردد. (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۷۳) البته باید توجه داشت که در بسیاری از موارد، اعضای یک حوزه معنایی بر اساس علم انتخاب نمی‌شوند، بلکه بر حسب باورهای قومی و فرهنگی انتخاب می‌شوند؛ خواه این باورها منطبق بر علم باشند، خواه نباشند. (صفوی، ۱۳۹۱: ۱۰۲) مطالعه حوزه‌های معنایی را می‌توان هم در معناشناسی هم‌زمانی دنبال کرد، هم در معناشناسی در زمانی. (همان: ۹۸) پژوهش حاضر در صدد است تا با روش توصیفی - تحلیلی، به بررسی روابط مفهومی واژگان قرآنی و استخراج حوزه‌های معنایی این واژگان بپردازد.

از جمله مقالاتی که در زمینه پوشش به نگارش درآمده است، می‌توان به مقالات ذیل اشاره کرد:

- مقاله «حجاب در قرآن»، پس از بیان آیاتی که واژه حجاب در آن‌ها به کار رفته، به تقسیم حجاب از دو بعد مادی و معنوی پرداخته و در ذیل آن سه واژه «جلباب»، «خِمار» و «جیب» را بررسی کرده است. (شهیدی، ۱۳۸۰)

- مقاله «پوشیدنی‌های مادی در قرآن»، سیزده واژه را که به معنای پوشش یا مرتبط با آن است، بررسی کرده است. این واژه‌ها عبارت‌اند از: «لباس»، «سندس»، «استبرق»، «نمارق»، «زرابی»، «خُمُر»، «جلایب»، «سابغات»، «سراییل»، «بطائن»، «قمیص»، «مدثر»، «مزمل». (ارجمندفر، ۱۳۸۶)

- مقاله «پوشی در معنا و مفهوم حجاب»، به مفهوم‌شناسی لغوی حجاب با توجه به مفهوم آن در عرفان، فقه و آیات قرآن پرداخته است و سپس مفاهیم «حجاب»، «عفاف» و «تبرج» را بررسی کرده است. از نظر نویسنده این مقاله، در قرآن کریم فقط معنای لغوی حجاب به کار رفته، در عرفان از حجاب به عنوان اصطلاح خاص عرفانی استفاده شده و در فقه حجاب به معنای پوشش زنان است. (غروی نائینی و عامری، ۱۳۸۶)

- مقاله «بررسی واژه‌های هم‌گرای حجاب و ستر در شبکه مفهومی پوشش بانوان با رویکرد معناشناسی متنی»، به تعریف و تبیین اصطلاحات مهم شبکه مفهومی پوشش بانوان می‌پردازد و وجوه تمایز واژه‌هایی را که در سطح عموم جامعه مترادف تلقی می‌شوند، بیان می‌کند. هم‌چنین به بررسی این واژگان که مرتبط با پوشش بانوان است، می‌پردازد: «حجاب»، «ستر»، «غطاء»، «سُدافه» و «سَدَن». و در نهایت به تبیین معنای حقیقی هر اصطلاح با توجه به موارد کاربرد آن‌ها در صدر اسلام می‌انجامد. (طیبی، ۱۳۹۳)

1) Semantic field

مقاله «واکوی مفاهیم ناظر به مصادیق پوشش بانوان در منابع اسلامی»، پوشش بانوان را در سه بخش سر، نیم تنه و تمام بدن بررسی کرده و در ذیل آن برخی مصادیق قرآنی پوشش زن را همچون واژگان «خمار» و «جلباب» بررسی می‌کند. (عبداللهی، ۱۳۹۴)

از آنجا که هر یک از مقالات فوق، بخشی از واژگان مرتبط با پوشیدنی‌ها در قرآن را محور بررسی قرار داده‌اند و تاکنون هیچ پژوهشی، تمامی واژه‌های مرتبط با پوشش و پوشیدنی در قرآن اعم از پوشیدنی‌های مختص زنان یا مردان و پوشیدنی‌های مادی یا غیرمادی را مورد بررسی قرار نداده است، نوشتار حاضر بر آن است تا تمامی این واژگان را به صورت یکجا، هم در برخی کتب لغت و هم در برخی کتب تفسیری مورد مطالعه قرار دهد.

با بررسی واژگان مربوط به پوشیدنی‌های قرآن مشخص شد که می‌توان این واژگان را در سه گروه دسته‌بندی کرد: الف) پوشش‌های مادی؛ ب) پوشش‌های غیرمادی؛ ج) پوشش‌های مادی و غیرمادی. از این رو در ادامه تک‌تک واژگان در ذیل این سه گروه بررسی و در انتها روابط مفهومی آن‌ها بیان می‌شود.

## ۲- انواع پوشش‌های مادی

منظور آن دسته از واژگانی است که برای پوشش و پوشیدن در دنیا و آخرت کاربرد دارند.

### ۲-۱- سَرابیل

مفرد آن «سربال» و به معنای «قمیص، پیراهن» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۷، ۳۴۴) و این پیراهن از هر جنسی می‌تواند باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۰۶) از این رو است که معنی «الدرع: زره» را نیز می‌تواند شامل شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱، ۳۳۵) واژه «سرابیل» در قرآن کریم سه مرتبه به کار رفته است. یک مرتبه خداوند در سوره ابراهیم در مورد جهنمیان می‌فرماید: ﴿سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ﴾ (ابراهیم/۵۰)؛ بدین معنی که «پیراهن‌هایشان از قطران [ماده‌ای متعفن، قابل اشتعال و بدبو] است». (انصاریان، ۱۳۸۳: ۲۶۱) در این آیه منظور از کلمه «قطران» چیزی سیاه‌رنگ و بدبو است که به شتران می‌مالند و در قیامت آن‌قدر بر بدن مجرمین می‌مالند که مانند پیراهن بدنشان را بپوشاند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۲، ۱۳۰)

هم‌چنین در آیه‌ای دیگر کلمه «سرابیل» دو بار تکرار شده است: ﴿وَجَعَلَ لَكُم سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ﴾ (نحل/۸۱)؛ «و تن‌پوش‌هایی برای شما قرار داد که شما را از گرما نکه می‌دارد و پیراهن‌هایی [مقاوم] که شما را از آسیب جنگ و نبردتان حفظ می‌کند.» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۲۷۶) در آیه فوق «سرابیل» اول به معنی «پیراهن»ی

است که از گرما محافظت می‌کند و «سراییل» دوم به معنی «زره جنگی» است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱، ۳۳۵)

البته راغب در مفردات، ذیل این واژه پس از ذکر هر سه آیه گفته است: «أى تقى بعضكم من بأس بعض» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۰۶) به نظر می‌رسد راغب معتقد است، «سراییل» از آسیب‌هایی که به بدن وارد می‌شود، محافظت می‌کند.

## ۲-۲- لبوس

واژه «لبوس» یک مرتبه در قرآن بکار رفته است: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ﴾ (انبیاء/۸۰)؛ «و به سود شما صنعتِ ساختن پوشش‌های دفاعی را به او آموختیم تا شما را از [آسیب] جنگتان محافظت نماید.» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۳۲۸) ضمیر «ه» به حضرت داوود برمی‌گردد و معنای آیه آن است که صنعت زره‌سازی را به حضرت داوود (علیه السلام) آموختیم تا برای شما زره بسازد و شما را از شدت ضربات دشمن ایمن نگه دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴، ۳۱۳)

طبرسی در مجمع‌البیان، در شرح این واژه می‌نویسد: «لبوس، اسمی برای سلاح است که هم به زره، هم به جوشن و هم به شمشیر، هم به نیزه اطلاق می‌شود» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷، ۹۰). راغب معتقد است واژه «لبوس» - از ریشه «لبس» - به معنی آنچه انسان می‌پوشد، است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۳۴) ابن منظور می‌گوید: «اگر این واژه را به معنی «ثياب و سلاح» بدانیم، واژه مذکر است و اگر به معنی «زره» فرض کنیم، واژه مؤنث است.» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۶، ۲۰۳) در آیه فوق منظور از «لبوس»، زرهی می‌باشد که در جنگ‌ها می‌پوشند. (همان؛ راغب، ۱۴۱۲: ۷۳۴)

## ۲-۳- عبقری

مجمع‌البیان واژه «عبقری» را در معنی «جامه‌های نازک و بالش‌های مخملی خال‌دار»، اسم جنس دانسته و مفرد آن را «عبقریه» معرفی می‌کند. وی از ابو عبیده نقل می‌کند: «هر چیزی از فرش را عبقری گویند» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹، ۳۱۸) معادل‌های دیگری برای «عبقری» نقل شده است؛ از قبیل «الزرابی»، «الطنافس»، «الدیباج» و «البسط» و «هر جامه‌ای که نقاشی شده باشد.» (همان: ۳۲۰)

این واژه تنها یک بار در قرآن آمده است: ﴿مُتَّكِنِينَ عَلَى رُفُوفٍ خُضِرَ وَ عَبَقْرَى حَسَانٍ﴾ (الرحمن ۷۶)؛ «بر بالش‌های سبزه و فرش‌های زیبا تکیه می‌زنند» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۵۳۴) راغب «عبقری» را نمونه‌ای از فرش‌های بهشتی می‌داند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۴۴)

## ۲-۴- قمیص

واژه «قمیص»، شش بار در قرآن و تنها در مورد پیراهن حضرت یوسف (علیه السلام) به کار رفته است. (سوره یوسف، آیات ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۹۳) برخی از جمله سیوطی، اصل این واژه را فارسی دانسته‌اند. (جفری، بی تا: ۳۳۹) «قمیص»، در معنای «پیراهن» واژه‌ای مذکر است، اما وقتی معنی «زره» بدهد، مؤنث است. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۵، ۷۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۷، ۸۲)

ریشه «ق م ص»، کاربرد فعلی هم دارد و معنای آن «لبس: پوشانیدن» است. ابن منظور ذیل این ریشه، شاهد مثالی برای معنای استعاری آن هم آورده است: «روی ابن الأعرابی عن عثمان أن النبی (صلى الله عليه و آله)، قال له: إن الله سَيَقْمُصُكُ قَمِيصًا و إنك سَتُتَلَصُّ عَلَي خَلْعِهِ فَيَاك و خَلْعُهُ» که منظور از «قمیص» در این عبارت، «خلافت» است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۷، ۸۲) این معنای استعاری در نهج البلاغه هم به کار رفته است: «أما والله لقد تقمصها فلان و إنه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرحي». در واقع منظور این است که خلافت وی را همچون پیراهن پوشانیده است. (طریحی، ۱۳۷۵: ۴، ۱۸۱)

## ۲-۵- ثياب

«ثوب» به معنی لباس و جمع آن «ثياب» است (قرشی، ۱۳۷۱: ۱، ۳۲۲) که از هر جنسی می تواند باشد؛ اعم از «قطن»، «کتان»، «صوف»، «خز» و «قز» (طریحی، ۱۳۷۵: ۲، ۲۰) این واژه در هشت آیه به کار رفته است: (هود/۵)، (کهف/۳۱)، (حج/۱۹)، (نور/۵۸ و ۶۰)، (نوح/۷)، (مدثر/۴) و (انسان/۲۱)

## ۲-۶- کسوه

از ریشه «ک س و» در قرآن دو مشتق اسمی «کسوه» و فعلی «کسو» در مجموع در پنج آیه به کار رفته است. واژه «کسوه» [مترادف با «کسوه»]، به معنی «لباس و پوشاک» و معنای فعلی آن به «پوشیدن، پوشانیدن» است و منظور از عبارت «اكتسبت الأرض بالنبات»، پوشاندن زمین به وسیله گیاهان است یا به عبارتی زمین از گیاهان پوشیده شده است. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۵، ۳۹۱)

اصل ریشه «کسو» به معنی «لبس الثوب» است: الف) «لبس» به معنی پوشانده شدن و پنهان شدن با چیزی است؛ گاهی هم به شبهه، وقتی آن شبهه انسان را فرا بگیرد، اطلاق می شود. ب) «ثوب» به معنی رجوع چیزی به عنوان اجر به چیز دیگر و ارتباط با آن است؛

(۱) «و عَلَي الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره/۲۳۳)؛ «فَكَفَّارَتُهُ... أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» (مائده/۸۹)  
(۲) «وَ أَنْظِرْ إِلَى الْعِطَامِ كَيْفَ نَنْشُرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لِحْمًا» (بقره/۲۵۹)؛ «وَ ارزُقُوهُمْ فِيهَا و اَكْسُوهُمْ» (نساء/۵)؛ «فَكَسَوْنَا الْعِطَامَ لِحْمًا» (مومنون/۱۴)

بنابراین «ثوب» اخص از «لباس» و «کساء» است و مربوط به لباسی است که به صاحبش ارتباط دارد و بر هر چیز پوشاننده‌ای «کسو» اطلاق نمی‌شود. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۰، ۶۱) دو واژه «کساء و کسوه» را بر آنچه عرفاً می‌پوشند و به وسیله آن پوشانده می‌شوند، اطلاق می‌کنند. (همان: ۶۲)

## ۷-۲- نَعْلَین

واژه «نعلین» از ریشه «نعل» به معنی «کفش و پای‌پوش» یا به عبارتی آنچه از تماس پا با زمین ممانعت می‌کند. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲، ۱۴۲) منظور از «نعل» آن چیزی است که پای انسان را به هنگام راه رفتن از تماس با سایر اشیاء محافظت می‌کند. در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، «نعل» را پوشیدنی می‌داند (لبس النعل) و تنها مختص انسان نیست، در مورد انسان و حیوان، چه تکوینی و چه جعلی به کار می‌رود. واژه «نعل» مجازاً برای محافظت از سایر اشیاء هم به کار می‌رود؛ برای مثال «نعل السیف»، یا آن چیزی که در مرتبه‌ای پایین و زیر پا قرار دارد؛ مانند انسان‌های ذلیل یا آن بخشی از زمین که سخت، صاف و مسطح است و مانع خسته شدن رونده می‌شود. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۲، ۱۷۴)

این واژه تنها یک بار در قرآن به کار رفته است: ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾ (طه/۱۲): «پای‌پوش خویش بیرون آور» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۳۱۲) این «نعلین»ی که در قرآن به کار رفته ممکن است از جنس پوست حمار، گاو یا هر گونه کفشی که از نجسی‌ها و شر حیوانات مصون بدارد، باشد. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷، ۱۰) در آوردن کفش در این آیه می‌تواند دو وجه جسمانی و روحانی داشته باشد: در وجه جسمانی، همان‌گونه که آدمی در مجلس بزرگان، کفش‌های خود را در می‌آورد، آن مکان متجلی به انوار الهی است؛ پس رعایت ادب و خشوع ایجاب می‌کند کفش را در بیاورد. در وجه روحانی، از آنجایی که گام‌های آدمی وسیله سیر سلوک و اتیان است، پس برای این حرکت به ناچار بایستی گام‌ها را از هر گونه تعلق خارجی و دنیوی پاک و منزّه کرد. پس منظور از نعل روحانی، آن چیزی است که گام و قدم را می‌پوشاند.<sup>۱</sup> (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۲، ۱۷۴)

## ۸-۲- جَلَابِیب

این واژه تنها یک بار در قرآن به کار رفته است: ﴿يُدْنِينَ عَلَنَهُنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ﴾ (احزاب/۵۹)؛ چادرهایشان را بر خود فرو پوشند. این [پوشش] به اینکه [به عفت و پاک‌دامنی] شناخته شوند نزدیک‌تر است و در نتیجه مورد آزار قرار نخواهند گرفت. (انصاریان، ۱۳۸۳: ۴۳۶)

<sup>۱</sup> «فالنعل الروحانی فی القدم الروحانی: عبارة عمّا یلبس و یشتمل و یغطّی القدم»



«جلایب» (مفرد آن جلباب) یک واژه دخیل و نام یکی از لباس‌های زنانه در قرآن کریم است. لغت‌نامه‌ها در باب معنای آن اختلاف نظر فراوان دارند (جفری، بی تا: ۱۶۳) فراهیدی آن را پیراهنی گشادتر از خمار و کوتاه‌تر از رداء می‌داند و بانوان به وسیله آن سر و سینه خود را می‌پوشانند. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۶، ۱۳۰) طبرسی، «جلباب» را همان «خمار: روسری، مقنعه» برای زن می‌داند که سر و صورت وی را در هنگام خروج از منزل می‌پوشاند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸، ۵۷۸) البته طبرسی به نقل از ابن عباس و مجاهد می‌گوید: جلباب فقط مختص زنان آزاده است و کنیزها با سر و گردن باز بیرون می‌روند. (همان: ۵۸۱) معانی دیگری برای «جلباب» نقل کرده‌اند: «ثیاب»، «قمیص» و هر چیزی که زن با آن خود را می‌پوشاند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸، ۵۷۸)، «جامه‌ای گشاد و کوتاه‌تر از ملحفه»، «ملحفه» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱، ۲۶۸)، «إزار». (همان: ۲۶۹)

تفسیر جلباب به خمار، مقنعه یا نیم‌تنه، تسامحی است و تعریف درست آن همان روپوش یا روی لباسی است که سراسر اندام را فراگیرد و نیز از فعل امر «یدنین» دانسته می‌شود که جلباب پوششی بوده است جلو باز، همانند شنل که بر دوش می‌افکنده‌اند و در آیه دستور داده شده است که دو طرف آن را به هم نزدیک کنند. (شهیدی، ۱۳۸۰: ۷۹)

نکته‌ای دیگر در باب این واژه، عدم کاربست آن برای بانوان است. واژه «جلباب» با توجه به کاربرد آن در دیگر متون، هر دو محدوده پوشش را در بر می‌گیرد: اگر برای بانوان به کار رود - همان‌گونه که در قرآن نیز استعمال شده است - به معنای پوشش سرتاسری (چادر) است و اگر برای مردان به کار رود، می‌تواند به معنای عبا باشد که روی دوش‌ها انداخته می‌شود و از پایین گردن تا پایین پا را می‌پوشاند.<sup>۱</sup> (عبداللهی، ۱۳۹۴: ۳۲)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی

## ۲-۹- خُمُر

در زبان عربی فعل «خَمَرَ» به معنای پوشاندن و پنهان کردن است. از همین ریشه واژه «خُمَار» به معنای «مقنعه و معجر» آمده است که صورت جمع آن «خُمُر» در قرآن به کار رفته است. (جفری، بی تا: ۱۹۶): ﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ (نور/۳۱)؛ «و مقنعه‌های خود را به روی گریبان‌هایشان بیندازند.» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۳۵۳) در آیه فوق، استعمال صیغه امر «وَلْيَضْرِبْنَ» به همراه واژه «خمر»، نوعی تأکید ادبی است در مورد شدت ستر و استحکام آن به هر طریقی که مقدور است. دستور «زدن خمار بر گردن‌های زنان» در آیه بعد از امر غَضُّ بَصَرٍ و ستر زینت، می‌تواند بر این امر دلالت داشته باشد که؛ گردن چون از محدوده لباس بیرون است و در بالای سینه واقع می‌شود، ممکن است

(۱) ر.ک. مقاله واکاوی مفاهیم ناظر به مصادیق پوشش بانوان در منابع اسلامی، صص ۳۱-۳۵.



مفهوم زینت بر آن صدق نکند؛ بنابراین، با این امر و تأکید، مفهوم ستر زینت را دقیق‌تر و به شدت بیشتر بیان می‌کند.<sup>۱</sup> (عبداللهی، ۱۳۹۴: ۳۰-۳۱)

اگرچه این واژه در شعر کهن عربی بسیار به کار رفته، اما قرائن نشان می‌دهد این واژه از یک منبع مسیحی وارد زبان عربی شده است. (جفری، بی‌تا: ۱۹۷) «خمار» برخلاف «جلباب»، پوشش سر است و کاربرد آن در شعرهای جاهلی و دوره اسلامی به همین معناست. (شهیدی، ۱۳۸۰: ۷۹) «خمار» و «جلباب» معادل یکدیگر نیستند؛ بلکه «خمار» پوشش است و جلباب پوششی است که سراسر بدن (از گردن به پایین) را می‌پوشاند. همچنین «جلباب» پوششی جلو باز است و «خمار»، سرپوش دامنه‌دار است. (همان: ۸۰)

## ۱۰-۲- بطائن

«بطائن»، جمع واژه «بطانه»، به معنی باطن و آستر لباس (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۷، ۴۴۰) و جوف هر چیز است، در مقابل آن ظواهر که جمع ظاهره و به معنای ظاهر و سطح بیرونی آن است و لذا آستر جامه را بطانه و رویه آن را ظاهره گویند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹، ۱۱۰) البته معنی دیگر آن «خویشاوندان نزدیک» است. برای نمونه وقتی گفته می‌شود «بطانه الرجل» منظور «دوستان و یاران مورد اعتماد او از میان قومش؛ کسانی که با آن‌ها مشارکت می‌کند و آن‌ها نیز وی را در امور داخلی‌شان مشارکت می‌دهند.» یا منظور از «اهل بطانته»، منظور یاران مورد اعتماد شخص است. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۷، ۴۴۰)

این آیه در قرآن یک بار آمده است: ﴿مُتَكِينٍ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ﴾ (الرحمن/۵۴)؛ «[بهشتیان] بر بسترهایی که آستر آن‌ها از حریر درشت‌بافت است، تکیه می‌زنند» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۵۳۳) ذکر آستری و عدم ذکر رویه فرش‌ها در آیه، دلالت بر آن دارد که وقتی فرش آسترش از جنس استبرق باشد، هر کسی می‌فهمد که رویه آن گران‌بهارتر و بالاتر از استبرق است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹، ۳۱۳)

## ۱۱-۲- زرابی

«زرابی»، به معنی «فرش» و مفرد آن «زربی» است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰، ۷۲۵) اگرچه در قرآن و به تبع آن مفسران و اهل لغت واژه «زرابی» را به معنی «فرش» دانسته‌اند: ﴿وَزَرَابِيٍّ مَبْتُوثَةٍ﴾ (غاشیة/۱۶)؛ «و فرش‌هایی زربفت و گسترده» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۵۹۲)، اما معنای پوشیدنی هم دارد. راغب آن را نوعی لباس راحت و منسوب به جایی شمرده و استعمال آن در قرآن را از باب تشبیه و استعاره می‌داند. (راغب، ۱۴۱۲: ۱، ۳۷۹)

اصل این واژه مأخوذ از زبان فارسی و واژه «زربفت یا زربافت» و منظور پارچه‌هایی است که از الیاف طلا بافته می‌شود که در قرآن هم همین معنا مورد نظر است: فرش‌ها، بالش‌ها و

۱. ر.ک. مقاله واکاوی مفاهیم ناظر به مصادیق پوشش بانوان در منابع اسلامی، صص ۲۸-۳۱.

پشتی‌های زربافت. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۴، ۳۲۱)

## ۱۲-۲- ساغ

این ریشه تنها دو بار در قرآن به کار رفته است که یک مورد آن در قالب اسم فاعل و معنای پوشیدنی دارد: ﴿وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ﴾ (سبأ/ ۱۰ و ۱۱)؛ «آن را برای او نرم کردیم که زره‌های فراخ بساز.» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۴۲۸-۴۲۹)

«سایغ» به معنای نوعی لباس (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸، ۵۹۵) و زره وسیع و گسترده (راغب، ۱۴۱۲: ۱، ۳۹۵) است. فراهیدی این گونه تعریف می‌کند: «آن را پوشیدن زره و هر چیز بلندی تا زمین می‌رسد.» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۴، ۳۷۹)

## ۱۳-۲- مدثر

این واژه یک بار در قرآن و آن هم در خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آغاز بعثت به کار رفته است. ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ (مدثر/ ۱)؛ «ای جامه بر خودپوشیده!» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۵۷۵)

«دثار» به لباس‌هایی گفته می‌شود که روی لباس زیرین پوشیده می‌شود و در معرض دید قرار می‌گیرد و ممکن است به خاطر گرم کردن بدن نیز پوشیده شود و در معرض دید قرار گیرد و ممکن است که به خاطر گرم کردن بدن نیز پوشیده شود. (ارجمندفر، ۱۳۸۶: ۲۷)

از ریشه «دثر»، به کنایه در مورد هر چیز آشکاری استفاده می‌شود. این ریشه در نهج البلاغه چهار مرتبه به کار رفته است. برای نمونه در خطبه ۸۹ در وصف دوره جاهلیت آمده است: «و شعارها الخوف و دثارها السيف»، بدین معنی که «پوشاکش ترس و هراس و آنچه مردم روی لباس بر خود می‌بستند، شمشیر بود» (جعفری، ۱۳۸۶: ۲۴۳) هم چنین امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حکمت ۱۰۴، در مورد زاهدان می‌فرماید: «و القرآن شعارا و الناس دثارا»، «قرآن را برنامه زندگی و دعا را برای خود پوشاک قرار دادند.» (همان، ۱۰۱۵)

## ۱۴-۲- مزمل

این کلمه، نیز یک بار در قرآن و آن هم در وصف پیامبر بیان شده است: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ﴾ (مزمل/ ۱)؛ «ای جامه بر خودپیچیده!». (انصاریان، ۱۳۸۳: ۵۷۴)

ظاهراً در موقع نزول این سوره، پیامبر (صلی الله علیه و آله) جامه‌ای را به خود پیچیده بوده‌اند؛ چرا که در مقابل دعوتش توسط کفار مورد استهزاء و اذیت قرار گرفته و اندوهناک بود. لذا برای رفع غم و اندوه جامه‌ای به دور خود پیچید تا لحظه‌ای استراحت کند، به او

خطاب شد که ای جامه بر خود پیچیده! برخیز و نماز شب بخوان. (ارجمندفر، ۱۳۸۶: ۲۸)

## ۱۵-۲- جنس پوشش‌های مادی

در قرآن واژگانی بر جنس و نوع لباس و پوشش دلالت دارند. از جمله این واژگان می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: «سندس»، «استبرق»، «حریر»، «قطران» و «دفع».

### ۱-۱۵-۲- سندس

این واژه تنها سه بار در قرآن و آن هم در هم‌نشینی با واژه «استبرق» آمده است: ﴿وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ﴾ (کهف/۳۱)؛ ﴿يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتْقَابِلِينَ﴾ (دخان/۵۳)؛ ﴿عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ﴾ (انسان/۲۱)

این واژه تنها از ترکیب با واژه «استبرق» در توصیف جامه‌های زیبا و فاخر ساکنان بهشت به کار رفته است؛ از این رو احتمال می‌رود که یک واژه ایرانی باشد. (جفری، بی‌تا: ۲۶۳) در معنای این واژه آمده است «نوعی لباس که از پشم بز گرفته شده است». در کلام مفسران هم به معنای «دیباج ظریف» آمده است. بین دانشمندان اهل لغت و گروهی از مفسران، ظریف بودن و نازک بودن آن معنای مشترکی است که به وضوح قابل دریافت است. در بعضی ترجمه‌های قرآن نیز به معنای دیبای تنک، جامه‌های تنک، حریر نازک، جامه ابریشم و دیبای خوش آمده است. (ارجمندفر، ۱۳۸۶: ۱۹)

### ۲-۱۵-۲- استبرق

این واژه چهار مرتبه در قرآن آمده است؛ همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، سه مرتبه هم‌نشینی با واژه «سندس» بوده و یک بار هم به صورت تنها آمده است: ﴿مُتَكِّينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ﴾ (الرحمن/۵۴)

این واژه از معدود واژگانی است که تقریباً همه دانشمندان مسلمان به دخیل بودن آن از فارسی اذعان کرده‌اند. (جفری، بی‌تا: ۱۱۸-۱۱۹) معنای این واژه، ابریشم ضخیم یا به عبارتی ابریشمی که از جنس طلاست یا لباس حریر زیر که از استبر معرب شده است. معنای این واژه در سریانی، «حریر گل‌دار» است. در فارسی به معنای «ستبر، ضخیم و محکم» آمده است. (ارجمندفر، ۱۳۸۸: ۱۹)

### ۳-۱۵-۲- حریر

کلمه «حریر» سه بار در قرآن آمده است: ﴿وَلِبَاسُهَا فِيهَا حَرِيرٌ﴾ (حج/۲۳)؛ ﴿لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾ (فاطر/۲۳)؛ ﴿وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا﴾ (انسان/۱۲)

در قاموس قرآن، آن را حریر معمولی نمی‌داند، بلکه حریر به خصوصی است. به نظر

می آید مراد از آن لباس نازک و نرم است؛ چنان که راغب گفته نه ابریشم که از کرم ابریشم به دست می آید. (قرشی، ۱۳۷۱: ۲، ۱۱۹)

## ۲-۱۵-۴- قطران

این واژه غریب تنها در آیه‌ای که توصیف‌گر عذاب‌های گناهکاران در روز واپسین است، به کار رفته است: ﴿سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ﴾ (ابراهیم/۵۰)؛ بدین معنی که «پیراهن‌هایشان از قطران [ماده‌ای متعفن، قابل اشتعال و بدبو] است». (انصاریان، ۱۳۸۳: ۲۶۱)

زمخسری می‌گوید که قطران شیره درخت ابهل است که در طلای اشتران گرگین به کار می‌رود، اما در بحثی که در *لسان‌العرب* درباره این واژه آمده در می‌یابیم که علمای لغت تا حدی در توضیح این واژه حیران مانده‌اند، اما به نظر می‌رسد این واژه سریانی و به معنای «قیر» باشد. (جفری، بی تا: ۳۳۷)

## ۲-۱۵-۵- دَفء

این واژه تنها یک بار در قرآن به کار رفته است: ﴿وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعُ﴾ (نحل/۵)؛ «و دام‌ها را که برای شما در آن‌ها [وسیله] گرمی و سودهاست آفرید». (انصاریان، ۱۳۸۳: ۲۶۷)

برخی «دَفء» را حرارت یا آنچه وسیله حرارت و گرمی است، معنی کرده‌اند؛ مانند لباس. طبرسی «دَفء» را چیزی می‌داند که به وسیله آن گرم شوی.

در صحاح آمده است: دَفء بچه زاییدن شتر و شیر و سایر منافع آن است. در نهایت نیز چنین گفته شده و در قاموس آن را یکی از معانی «دَفء» شمرده‌اند. به نظر می‌آید که مراد از «دَفء» در آیه شریف فقط «نتاج و بچه دادن انعام ثلاثه» است؛ زیرا اگر «دَفء» حرارت یا وسیله حرارت معنا شود، لباس تهیه‌شده از آن‌ها فقط وسیله گرمی و حرارت خواهد بود، حال آن که قرآن فرموده است: ﴿وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ﴾ (نحل/۸۱) در این آیه از لباسی که وسیله خنکی است و از حرارت مانع است، سخن رفته است. هم‌چنین در آیه دیگری از همین سوره آمده است: ﴿وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا اثْنَا وَ مِتَاعًا إِلَى حِينٍ﴾ (نحل/۸۰)؛ در این آیه نیز از پشم و کرک و موی حیوانات سخن رفته است؛ بنابراین بهتر است «دَفء» در آیه به معنی نتاج در نظر گرفته شود. (قرشی، ۱۳۷۱: ۲، ۳۴۹-۳۵۰)

## ۳- پوشش‌های غیرمادی

مقصود آن دسته از واژگانی است که در قرآن برای امور غیرحسی و عرفانی به کار رفته است. در ادامه این واژگان و کاربردهایشان در قرآن بررسی شده است.

### ۳-۱- غطاء

«غطاء» در لغت به معنای پوشاندن است به طوری که زیر آن پوشیده باشد؛ به عبارت دیگر «غطاء» به طور قطع باید کلفت و به شیء پوشیده شده، الصاق شود. البته در منابع متأخر «غطاء» هم معنای «سدافه» نیز گرفته شده است، (طیبی، ۱۳۹۳: ۴۹) اما این معنا در قرآن به کار نرفته است و معنای عرفانی آن در قرآن منظور است.

این واژه در قرآن دو بار آمده است:

﴿الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَشْعِرُونَ سَمْعًا﴾ (كهف/۱۰۱)؛ «همان کسانی که دیده [بصیرت]شان از یاد من در پرده [غفلت] بود و نمی‌توانستند [سخن خدا را] بشنوند.» (انصاریان، ۱۳۸: ۳۰۵) و ﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ فَصَرَكَ الْيَوْمَ الْبُيُوتَ حَدِيدًا﴾ (ق/۲۲)؛ «[به او می‌گویند]: تو از این روز بزرگ در بی‌خبری و غفلت بودی، پس ما پرده بی‌خبری را از دیده [بصیرت]ات کنار زدیم در نتیجه دیده‌ات امروز بسیار تیزبین است.» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۵۱۹)

### ۳-۲- اکنه

مشتقات ریشه «ک ن ن» که در قرآن به کار رفته عبارت‌اند از: «مکنون» (واقع/۷۸)، «اکنان» (نحل/۸۱) و «اکنه». واژه «اکنه» که مفرد آن «کنان» است و هم‌معنی «غطاء» می‌باشد. این واژه چهار مرتبه در قرآن به کار رفته است. کاربرد این واژه در قرآن همچون کلمه «غطاء»، امری روحانی و عرفانی است؛ برای نمونه در آیه ذیل منظور پوششی روحانی بر روی قلب به واسطه معصیت‌هایی است که فرد مرتکب شده است. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۰، ۱۲۳) ﴿وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ﴾ (اسراء/۴۶)؛ «و بر دل‌هایشان پوشش‌هایی می‌گذاریم تا آن را نفهمند» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۲۸۶)

### ۳-۳- غشاوه

این واژه دو مرتبه در قرآن به کار رفته است: ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَرِهِمْ غِشَاوَةً﴾ (بقره/۷) و (جاثیه/۲۳) ابن‌منظور «غشاء» و «غطاء» را هم‌معنی می‌داند. او «غشاوه» را پوسته‌ای پوشاننده می‌داند که قلب را می‌پوشاند. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۵، ۱۲۶)

### ۳-۴- غواش

این واژه از ریشه «غ ش ی» و مفرد آن «غواش» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱، ۶۰۷) به معنی پوشش است و یک بار در قرآن به کار رفته است: ﴿لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٌ﴾ (اعراف/۴۱)؛ «برای آنان بستری از دوزخ و بر فرازشان پوشش‌هایی از آتش است» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۱۵۵) در آیه بالا منظور این است که انواع عذاب‌ها آن‌ها را می‌پوشاند.

### ۴- پوشش های مادی و غیرمادی

سه واژه «لباس»، «حجاب» و «ستر» از جمله واژگانی هستند که در قرآن هم برای پوشیدنی در امور مادی به کار رفته‌اند و هم برای امور غیرمادی. از این رو این واژگان در دسته‌ای جداگانه بررسی شده‌اند.

#### ۴-۱- لباس

اولین واژه‌ای که در مورد پوشیدنی‌ها به ذهن انسان خطور می‌کند، واژه لباس است. این واژه و مشتقاتش ۲۳ بار در قرآن آمده است. در تعریف این واژه آمده است: «هر آنچه بدنت را با آن می‌پوشانی» (ارجمندفر، ۱۳۸۶: ۱۷) در مورد لباس و پوشش عرفی انسان‌ها در زمان‌ها و مکان‌های مختلف (دنیا، بهشت، جهنم و ...) به کار رفته است؛ برای نمونه می‌توان به آیات ذیل اشاره کرد: ﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾ (اعراف/۲۶)؛ ﴿يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتَهُمَا﴾ (اعراف/۲۷)؛ ﴿وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾ (حج/۲۳)؛ ﴿وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ﴾ (كهف/۳۱)؛ ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا﴾ (نحل/۱۴)

این واژه معنای غیرمادی هم دارد که این معنای غیرمادی هم در قرآن کاربرد داشته است؛ برای نمونه می‌توان به معانی زیر اشاره کرد:

در آیه ﴿هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾ (بقره/۱۸۷)، لباس معنای همسر به کار رفته است. ارتباط این معنا با واژه لباس در این است که در واقع زن و شوهر، همدیگر را از کشیده شدن به فسق و فجور باز می‌دارند؛ در حقیقت هر کدام از زن و مرد، لباس و ساتر یکدیگرند. (ارجمندفر، ۱۳۸۶: ۱۸)

در آیه ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا﴾ (فرقان/۴۷)، تاریکی شب به لباس تعبیر شده است. می‌توان گفت از آنجا که شب فراگیر است و تمام نقاط فرو رفته در تاریکی را به طور یکنواخت می‌پوشاند، از آن به لباس تعبیر شده است. (همان)

در آیه ﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾ (اعراف/۲۶)، حیا را لباس می‌داند. اضافه کردن لباس برای تقوا از این جهت است که همان‌گونه که لباس، بدن و عورت انسان را کاملاً می‌پوشاند، تقوا و پرهیزگاری هم وجود انسان را در برمی‌گیرد و آن را از گناهان و عیوب اخلاقی که باعث رسوایی است، دور می‌کند. (همان: ۱۷-۱۸)

در آیه ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ﴾ (نحل/۱۱۲)، اثر ترس و گرسنگی را لباس نامیده است؛

(۱) خداوند در این آیه یکی از منابع تهیه لباس را، دریا و زیورهای آن معرفی می‌نماید.

زیرا اثر گرسنگی و لاغری مانند لباس، بر بدن انسان ظاهر می‌شود.

#### ۴-۲- حجاب

واژه حجاب، هفت مرتبه<sup>۱</sup> در قرآن به کار رفته است و معنای کلمه در این هفت مورد چیزی است که از هر جهت مانع دیده شدن چیز دیگر است که برخی از آیات به حجاب معنوی و برخی اشاره به حجاب مادی دارند؛ برای نمونه در آیه ﴿وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَلُوهُنَّ مِّنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ (احزاب/۵۳)، مقصود از «حجاب»، پوششی است که مانع از دیده شدن زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌شود؛ مانند پرده (شهیدی، ۱۳۸۰: ۷۴)، اما مقاله «پوششی در معنا و مفهوم حجاب»، پس از بررسی لغوی واژه «حجاب»، دو مفهوم متمایز را از این واژه استخراج کرده است: مفهوم اول جدا کردن دو چیز، مرز گذاشتن میان آن‌ها و فاصله انداختن بین دو امر است که این معنا از واژه‌های حائل، مانع و حاجز مستفاد می‌گردد. مفهوم دوم، پنهان کردن، پوشاندن و از مقابل دیده افراد خارج کردن است که این معنا از کلمه «ستر» و مانند آن قابل استفاده است. (غروی نائینی و عامری، ۱۳۸۶: ۱۱۶-۱۱۷) هم‌چنین لفظ حجاب در قرآن به معنای لغوی حجاب استفاده شده و معتقد است حجاب شرعی در قالب تعابیر دیگری تبیین و تشریح شده است. (همان: ۱۲۵)

#### ۴-۳- ستر

ستر در لغت به معنای پوشش و پوشیدگی است و در برخی از کتب لغت هم معنی حجاب گفته شده است. (طیبی، ۱۳۹۳: ۴۸) ریشه «س ت ر» سه بار در قرآن به کار رفته و به صورت‌های «سِتر»، «تسترون» و «مستور» ذکر شده است. واژه «سِتر» در آیه ذیل بدین صورت به کار برده شده است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا﴾ (کهف/۹۰)؛ «تا زمانی که به محل طلوع خورشید رسید، آن را یافت که بر قومی طلوع می‌کند که در برابر آن پوششی [از مسکن و لباس] برای آنان قرار نداده‌ایم.» (انصاری‌فر، ۱۳۸۳: ۳۰۳) *المیزان* معتقد است آیه اشاره دارد به این که مردم مذکور هنوز به این حد از تمدن نرسیده بودند که بفهمند خانه و لباسی هم لازم است و هنوز علم ساختمان کردن و خیمه زدن و لباس بافتن و دوختن را نداشته‌اند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۳، ۵۰۲)

#### ۵- حوزه‌های معنایی و روابط مفهومی واژگان

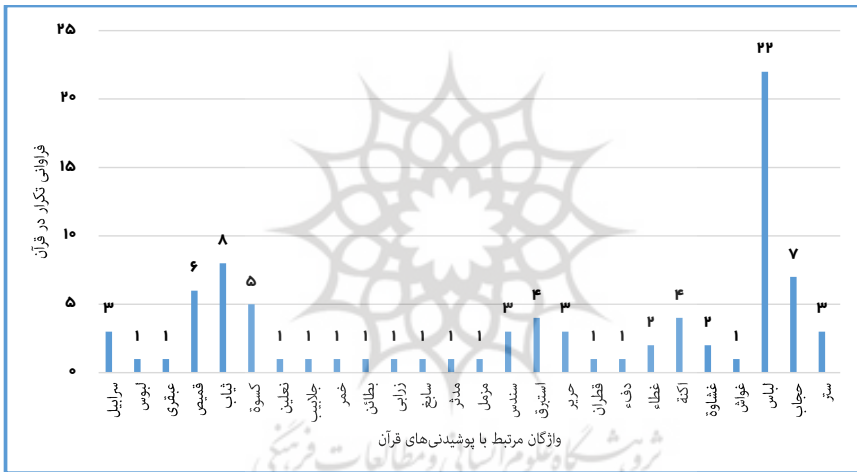
با توجه به مباحث اولیه و کاربرد واژگان فوق در قرآن، از میان روابط هشت‌گانه میان واژگان زبان تنها پنج گونه از این روابط را می‌توان در میان آن‌ها مشاهده نمود. برای نمونه رابطه شمول معنایی میان واژه «لباس» و مجموعه واژگان سرابیل، قمیص، ثياب،

۱/ص ۳۳؛ مریم/۱۷؛ احزاب/۵۳؛ اعراب/۴۶؛ شوری/۵۱؛ فصلت/۵؛ اسراء/۴۵.

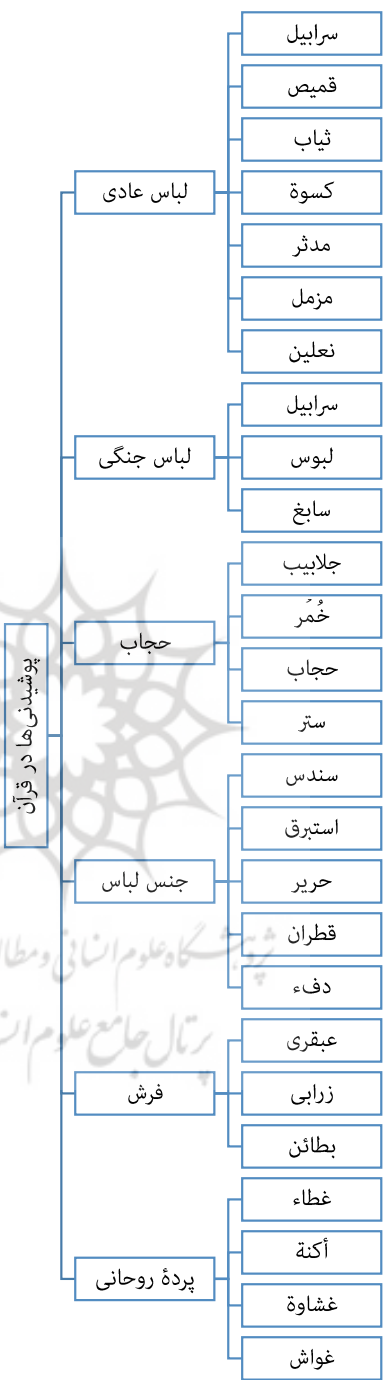


کسوه، جلابیب، مدثر و مزمل وجود دارد. رابطه جزءواژگی میان «بطائن» به معنی آستر و واژگان مرتبط با فرش نظیر عبقری و زرابی دیده می‌شود. رابطه هم‌معنایی میان واژه‌های «سراییل، لبوس، سابغ به معنی زره» و «سراییل و قمیص به معنی پیراهن» دیده می‌شود. رابطه چندمعنایی در واژه «سراییل» وجود دارد؛ چرا که دارای دو معنی است، یک جا مترادف قمیص و در جای دیگر مترادف زره به کار برده شده است. رابطه باهم‌آیی نیز میان واژگان «سندس و استبرق» و «سراییل و قطران» وجود دارد.

حوزه‌های معنایی واژگان مربوط به پوشیدنی‌های قرآن به شش دسته ذیل تقسیم می‌گردد: لباس معمولی، لباس جنگی، جنس لباس، حجاب، فرش، پرده روحانی. در ادامه شکل ۱، نمودار فراوانی واژگان مرتبط با پوشیدنی‌های قرآن و شکل ۲، شبکه معنایی واژگان مرتبط با پوشیدنی‌های قرآن را به نمایش می‌گذارد.



شکل ۱: نمودار فراوانی کاربرد واژگان مرتبط با پوشیدنی‌ها در قرآن



شکل ۲: شبکه معنایی پوشیدنی‌های قرآن

سال دوم
شماره دوم
پیاپی: ۴
بهار و تابستان
۱۳۹۸

## نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از بررسی ۲۶ واژه مرتبط با پوشیدنی‌ها در قرآن کریم را می‌توان در قالب سه گروه ذیل دسته‌بندی نمود:

**۱- پوشش‌های مادی؛** کلماتی که ذیل این دسته قرار می‌گیرند، عبارت‌اند از: «ثیاب»، «سرابیل»، «لبوس»، «عبری»، «قمیص»، «کسوه»، «نعلین»، «جلایب»، «خمر»، «بطائن»، «زرابی»، «سایغ»، «مدثر» و «مزل».

از نمونه جنسیت‌های پوشش‌های مادی‌ای که در قرآن نام برده شده است، می‌توان به این موارد اشاره کرد: «سندس»، «استبرق»، «حریر»، «قطران» و «دفع».

**۲- پوشش‌های غیرمادی؛** از جمله این موارد عبارت‌اند از: «غطاء»، «اکنه»، «غشاه» و «غواش».

**۳- پوشش‌های مادی و غیرمادی؛** از جمله واژگانی که بر هر دو بعد دلالت دارند، عبارت‌اند از: «لباس»، «حجاب» و «ستر».

هم‌چنین با بررسی روابط مفهومی میان این واژگان، روابط شمول معنایی، جزء‌واژگی، هم‌معنایی، چندمعنایی و باهم‌آیی استخراج گردید و حوزه‌های معنایی پوشیدنی‌های قرآن را می‌توان در حوزه‌های ذیل گنجانند: «لباس معمولی» که منظور واژگانی است که به طور عادی برای پوشش استفاده می‌گردد؛ نظیر لباس، قمیص، سرابیل، ثیاب و غیره. «لباس جنگی» منظور پوششی است که برای جنگ به کار می‌رود؛ نظیر زره. «حجاب» منظور واژگانی است که حجاب گرفتن و پوشش مخصوص بانوان را در بر می‌گیرد. «پرده روحانی» مقصود آن دسته واژگانی است که خداوند در قرآن برای امور غیرحسی و عرفانی به کار برده است؛ نظیر پرده‌ای مقابل چشم منافقان (بقره/۷)، «جنس لباس» و «فرش».

## کتابنامه

- قرآن کریم.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، ۱۴۱۴: لسان العرب، بیروت: دارصادر، چاپ سوم.
- ارجمندفر، مهدی، ۱۳۸۶: «پوشش‌های مادی در قرآن»، نشریه بینات، شماره ۴۵، صص ۱۶-۲۹.
- انصاریان، حسین، ۱۳۸۳: ترجمه قرآن، قم: انتشارات اسوه، چاپ اول.
- جفری، آرتور، بی‌تا: واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، بی‌جا: انتشارات توس.
- راعب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲: المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، بیروت: دارالعلم.
- شهیدی، سید جعفر، ۱۳۸۰: «حجاب در قرآن»، مجله پژوهش‌های قرآنی، شماره ۲۵ و ۲۶، صص ۷۴-۸۱.
- صالحی حاجی‌آبادی، علی و اصغر هادی، ۱۳۹۷: «معناشناسی صبر در قرآن»، نشریه پژوهش‌های قرآنی، شماره ۸۶، صص ۱۵۰-۱۷۳.

- صفوی، کوروش، ۱۳۹۱: *آشنایی با معنی‌شناسی*، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
- طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷: *المیزان*، قم: انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
- \_\_\_\_\_: *المیزان*، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، جامعه
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲: *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تحقیق: محمدجواد بلاغی، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵: *مجمع البحرین*، تحقیق: سید احمد حسینی، تهران: مرتضوی، چاپ سوم.
- طیبی، ناهید، ۱۳۹۳: «بررسی واژه‌های هم‌گرای حجاب و ستر در شبکه مفهومی پوشش بانوان با رویکرد معناشناسی متنی»، نشریه مطالعات اسلامی زنان و خانواده، شماره ۱، صص ۲۵-۶۰.
- عبدلهی، لیلا، ۱۳۹۴: «واکاوی مفاهیم ناظر به مصادیق پوشش بانوان در منابع اسلامی»، دو فصلنامه مطالعات اسلامی زنان و خانواده، شماره ۲، صص ۲۳-۴۸.
- علامه جعفری، ۱۳۸۶: *ترجمه نهج البلاغه*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم.
- غروی نائینی، نله و وحیده عامری، ۱۳۸۶: «پویشی در معنا و مفهوم حجاب»، مجله مطالعات راهبردی زنان، شماره ۳۶، صص ۱۱۳-۱۳۷.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰: *العین*، قم: انتشارات هجرت، چاپ دوم.
- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۱: *قاموس قرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم.
- مختار عمر، احمد، ۱۳۸۵: *معناشناسی*، ترجمه حسین سیدی، مشهد: دانشگاه فردوسی، چاپ اول.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰: *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی